

پرسش ۳۱: علت کفن کردن میت و فایده‌ای آن.

سؤال / ۳۱: ما علة الكفن للميت، وما فائدته؟

پرسش ۳۱: علت کفن کردن میت چیست و چه فایده‌ای دارد؟

الجواب: إن جسم الميت محترم باعتبار اتصال روحه به قبل موته، فيجب أن تستر عورته وجسمه أمام الناس وحال الدفن، كما كان هو يهتم بستر عورته وجسمه في هذه الحياة الدنيا في السابق. كما أن الكفن لباس الميت عند بعثه إذا شاء الله سبحانه وتعالى، كما أن إلباسه هذا اللباس - الذي يفضل أن يكون من أجود أنواع الأقمشة - رجاء أن تكون روحه قد لبست أجود أنواع لباس التقوى حال موته، ورجاء أن يمن الله عليه ويلبسه لباس التقوى بعد أن ألبسه المؤمنون الكفن. وقد ورد هذا المعنى عنهم في قصة الشاب (114) مع داود وملك الموت حيث إن الله رحم الشاب ومد في عمره لرحمة داود (ع) لذلك الشاب.

پاسخ: جسم میت به جهت متصل بودن روح به آن پیش از مردنش، محترم است و از همین رو هنگام دفن کردن در حضور سایرین، عورت و جسمش پوشیده شود، همان طور که خود او نیز پیش تر در این دنیا به پوشانیدن عورت و بدنش اهتمام می‌ورزید. در ضمن وقتی خداوند سبحان و متعال اراده فرماید تا میت را برانگیزاند، کفن، لباس او می‌باشد و نیز با پوشاندن این لباس - که بهتر است از برترین انواع پارچه باشد - امید می‌رود که روحش نیز در حال مرگش بهترین نوع لباس تقوا را بیوشد و این امید وجود دارد که خداوند بر او منت نهد و پس از آن که مؤمنان او را کفن پوشاندند، لباس تقوا به او بیوشاند. چنین معنایی از ائمه (ع) در داستان «جوان با داوود و ملک الموت» (115) آمده است که در آن، خداوند بر جوان رحم آورد و به جهت ترحم داوود (ع) بر آن جوان، بر عمرش افزود.



[114]- عن أبي جعفر (ع) قال: (بيننا داود على نبينا وآله وعليه السلام جالس وعنده شاب رث الهيئة يكثر الجلوس عنده ويطيل الصمت إذ أتاه ملك الموت فسلم عليه وأحدّ ملك الموت النظر إلى الشاب، فقال داود على نبينا وآله وعليه السلام نظرت إلى هذا؟ فقال: نعم إني أمرت بقبض روحه إلى سبعة أيام في هذا الموضع فرحمه داود، فقال: يا شاب هل لك امرأة؟ قال: لا وما تزوجت قط، قال داود: فأت فلاناً - رجلاً كان عظيم القدر في بني إسرائيل - فقل له: إن داود يأمرك أن تزوجني ابنتك وتدخلها الليلة وخذ من النفقة ما تحتاج إليه وكن عندها فإذا مضت سبعة أيام فوافني في هذا الموضع، فمضى الشاب برسالة داود على نبينا وآله فزوجه الرجل ابنته وأدخلوها عليه وأقام عندها سبعة أيام، ثم وافى داود يوم الثامن، فقال له داود: يا شاب كيف رأيت ما كنت فيه؟ قال: ما كنت في نعمة ولا سرور قط أعظم مما كنت فيه، قال داود: اجلس فجلس وداود ينتظر أن يقبض روحه فلما طال قال: انصرف إلى منزلك فكن مع أهلك فإذا كان يوم الثامن فوافني ههنا، فمضى الشاب، ثم وافاه يوم الثامن وجلس عنده، ثم انصرف أسبوعاً آخر ثم أتاه وجلس فجاء ملك الموت داود، فقال داود صلوات الله عليه: أأست حدثني بأنك أمرت بقبض روح هذا الشاب إلى سبعة أيام؟ قال: بلى، فقال: قد مضت ثمانية وثمانية وثمانية! قال: يا داود إن الله تعالى رحمته برحمتك له فأخر في أجله ثلاثين سنة) بحار الأنوار: ج 4 ص 111.

[115]- از ابو جعفر (ع) روایت شده است که فرمود: «روزی داوود - که بر پیامبر ما و اهل بیتش و هم چنین او سلام و صلوات باد- نشست بود و نزدش جوانی خوش سیما نشسته و ساکت بود. ناگاه ملک الموت به سوبش آمد و به او سلام کرد و در آن جوان نیک نگریست. داوود (ع) گفت: آیا به این جوان می نگری؟ گفت: آری، به من دستور داده شده است تا هفت روز دیگر جان این جوان را در این مکان بگیرم. داوود دلش برای آن جوان به رحم آمد. گفت: ای جوان، آیا همسری داری؟ پاسخ داد: خیر و هنوز ازدواج نکرده ام. داوود گفت: برو پیش فلانی - که مردی عظیم القدر در بنی اسرائیل بود- و به او بگو: داوود به تو فرمان می دهد دخترت را به عقد من درآوری، و همین امشب او را به همسری بگیر و هرچه مایحتاج نیاز داری نیز بگیر و با او باش و پس از هفت روز مرا در همین مکان ملاقات کن. جوان با نامه ی داوود (ع) رفت و آن مرد دخترش را به همسری او درآورد و هفت روز با او بود. سپس روز هشتم داوود را ملاقات نمود. داوود به او گفت: ای جوان، وضعیتی که در آن بودی را چگونه می بینی؟ پاسخ داد: هرگز در هیچ شادی و سُروری بزرگتر آن چه بوده ام را تجربه نکرده بودم. داوود به او گفت: بنشین. نشست و داوود منتظر بود تا قبض روح شود. وقتی طول کشید، گفت: به منزل خود باز گرد و با همسرت باش و در روز هشتم در همین مکان مرا ملاقات کند. جوان رفت و در روز هشتم بازگشت و او را ملاقات کرد و در حضورش نشست. سپس هفته ی دیگری هم سپری شد و دوباره بازگشت و نشست. ملک الموت به سوی داوود آمد. داوود (ع) به او گفت: مگر به من نگفتی که تو فرمان داده شده است تا ظرف یک هفته جان این جوان را بگیری؟ پاسخ داد: بله. داوود گفت: ولی هشت روز و هشت روز و هشت روز گذشته است! پاسخ داد: ای داوود! خداوند متعال با رحم کردن تو، رحم کرد و سی سال بر عمر او اضافه فرمود». بحار الانوار: ج 4 ص 111.